

بغداد را به فرمان او کرد و او در ماه ربیع‌الاول سال ۵۵۱ به بلاد جبال روان گردید. خلیفه نیز تا حلوان برفت و نزد ملک‌شاه بن محمود برادر سلطان محمد صاحب همدان و دیگران کس فرستاد و او را به یاری سلیمان شاه فرا خواند. ملک‌شاه فرمانروای همدان بود. با دو هزار سوار بیامد. سلیمان شاه او را ولیعهد خویش گردانید. خلیفه آنان را به مال و سلاح یاری داد. ایلدگز صاحب ری نیز به آنان پیوست و شمار سپاهشان افزون گردید.

چون سلطان محمد، این خبر بشنید نزد قطب‌الدین مودود صاحب موصل و نایش زین‌الدین کجک کس فرستاد و از آنان یاری طلبید و برای روبرو شدن با لشکر سلیمان شاه در حرکت آمد. چون نبرد در گرفت سلیمان شاه شکست خورد و ایلدگز از او جدا شد و سلیمان شاه از راه شهرزور به بغداد روان شد. زین‌الدین علی با جماعتی از لشکر موصل بیامد و در شهرزور به انتظار رسیدن او نشست. امیر بُزان^۱ که از طرف زین‌الدین شهرزور را به اقطاع داشت نیز با او بود. چون سلیمان شاه بیامد، زین‌الدین او را بگرفت و به موصل برد و با اکرام در قلعه زندانش نمود و خبر به سلطان محمود بن محمد فرستاد. چون سلطان محمود بن محمد در سال ۵۵۵ درگذشت، اکابر امرا از همدان نزد اتابک قطب‌الدین مودود رسول فرستادند و سلیمان شاه را طلب داشتند که به پادشاهی بردارند. جمال‌الدین وزیر قطب‌الدین وزارت سلیمان شاه را به عهده داشت. چون موافقت حاصل آمد، قطب‌الدین او را با ساز شاهانه روانه نمود و زین‌الدین علی با لشکر موصل نیز تا همدان با او همراه شد.

چون به بلاد جبل نزدیک شد از هر سو جماعتی با اسب و سلاح به او می‌پیوستند چنان‌که لشکری عظیم بر او گرد آمد، آن‌سان که زین‌الدین علی بر جان خویش بترسید و از آنان جدا شده به موصل بازگردید. سلیمان شاه به همدان رفت و باقی احوال او را ضمن اخبار دولت سلجوقیان آوردیم.

محاصره قلعه حارم و انهزام نورالدین در برابر فرنگان سپس هزیمت ایشان و فتح قلعه

نورالدین محمود سپاه حلب را گرد آورد و فرنگان را در قلعه حارم محاصره نمود. فرنگان برای دفع او بسیج کردند ولی از جنگ خودداری ورزیدند و چون محاصره به

۱. متن: ابراق

دراز کشید نورالدین نیز بازگشت.

در سال ۵۵۸ نورالدین محمود به عزم غز و طرابلس در حرکت آمد و به بقیعه زیر حصن الاکراد رسید. ولی فرنگان در آنجا بر لشکر او شکستی سخت وارد آوردند و بسیاری را کشتند. نورالدین محمود با اندکی از سپاهیان خود به بحیره قدس^۱ در نزدیکی حمص گریخت. فراریان نیز او رسیدند. نورالدین از آنجا به حلب و دمشق کس فرستاد و اموال و لباس و خیمه و سلاح و اسب خواست و نیازهای سپاهیان را بر طرف ساخت. فرنگان را قصد آن بود که به حمص حمله کنند ولی چون خبر یافتند که نورالدین در آن نزدیکی است منصرف شدند و او را به آشتی دعوت کردند. نورالدین پیشنهاد صلح را پذیرفت. فرنگان نیز جمعی از سپاهیان خود را به نگهداری حصن الاکراد نهادند و بازگشتند.

در این جنگ‌ها بود که نورالدین محمود یکی از یاران خود را به نام ابن نصری عزل کرد. زیرا او را نصیحت کرده بود که به جای آن همه بخشش و صدقه به فقرا و فقها و صوفیه و قاریان قرآن به کار هزینه‌های لشکریان خود که سرگرم جهاد کفار هستند پردازد. نورالدین محمد از سخن او برآشفت و گفت: «والله من جز به پایمردی ایشان امید به پیروزی ندارم. اینان با تیر دعا به هنگام شب با دشمن من می‌جنگند. چگونه این صلوات و صدقات را از ایشان دریغ دارم و حال آنک آنان را از بیت‌المال حقی است و تصرف در آن حق برای من جایز نیست».

آن‌گاه به بسیج سپاه پرداخت تا انتقام خویش از فرنگان بستاند. جماعاتی از فرنگان به مصر رفته بودند. نورالدین آهنگ بلاد ایشان نمود تا آنان را از مصر بازگرداند. سپس نزد برادر خود قطب‌الدین مودود صاحب موصل و فخرالدین قرا ارسلان فرمانروای کیفا و نجم‌الدین البی^۲ صاحب ماردین کس فرستاد و آنان را به یاری فراخواند. از آن میان تنها قطب‌الدین به یاریش آمد و بر مقدمه زین‌الدین علی کجک سپهسالار خود را بفرستاد و پس از او صاحب حصن کیفا نیز بیامد. نجم‌الدین البی لشکر فرستاد. چون از هر سوگرد آمدند در سال ۵۵۹ به سوی حارم در حرکت آمد و آن را محاصره نمود و منجنیق‌ها نصب کرد. پادشاهان فرنگ آنان که در ناحیه‌ی ساحل بودند به عزم قتال بیامدند. سردارانشان پرنس و بوهموند صاحب انطاکیه بودند و نیز کنت صاحب طرابلس و پسر

۲. متن: ولی

۱. متن: قطینه

ژوسلین. همراه با اینان همه امم مسیحی نیز در حرکت آمدند و آهنگ حارم کردند. نورالدین حارم را رها کرده به ارتاح^۱ رفت ولی مسیحیان از پی ایشان نرفتند. نورالدین به حارم بازگشت و در آنجا برای مصاف، لشکرهای خود بیاراستند. فرنگان جنگ آغاز کرده بر میمنه‌ی مسلمانان زدند و ایشان را منهزم ساختند و از پی ایشان بتاختند. بناگاه زین‌الدین علی با لشکریان موصل بر صفوف پیادگان زد و خلق کثیری از ایشان را بکشت. فرنگان که از پی میمنه می‌تاختند بازگشتند و به دست مسلمانان گرفتار آمدند و جنگی سخت در گرفت و فرنگان روی به گریز نهادند. مسلمانان از کشتن به اسیر گرفتن پرداختند و بسیاری را اسیر کردند. بوهوموند صاحب انطاکیه و کنت صاحب طرابلس نیز به اسارت در آمدند.

نورالدین جماعتی از لشکر خود را به آن اعمال فرستاد و دستبردها زد. یارانش اشارت کردند که به انطاکیه بتازند. نورالدین نپذیرفت و گفت بیم آن دارد که شهر را به رومیان تسلیم کنند: زیرا بوهوموند خواهرزاده اوست و همسایگی بوهوموند بهتر از همسایگی با پادشاه قسطنطینیّه است.

نورالدین قلعه حارم را محاصره نمود و آن را بگشود و پیروزمند بازگردید. والله یؤید بنصره من یشاء من عباده.

فتح کردن نورالدین قلعه بانیا س را

چون نورالدین قلعه حارم را گشود لشکریان موصل و حصن کیفا را اجازت داد که به بلاد خود بازگردند و خود عازم فتح بانیا س شد. این قلعه از سال ۵۴۳ در دست فرنگان مانده بود. نورالدین چنان نمود که آهنگ طبریه دارد. فرنگان نیز همه نیروی خود را برای حمایت طبریه بسیج کردند. در این حال نورالدین عنان به سوی بانیا س گردانید. زیرا مدافعان آن اندک بودند. نورالدین در ماه ذوالحجه‌ی سال ۵۵۹ بانیا س را محاصره نمود. نصرت‌الدین امیر امیران نیز با او بود. در این نبرد تیری بر یکی از چشم‌هایش آمد. فرنگان برای مدافعه‌ی شهر لشکر آوردند ولی هنوز کار بسیج سپاه را به پایان نیاورده بودند که قلعه فتح شد و از مردان جنگی آذوقه و سلاح پر شد. فرنگان بیمناک شدند و نیمی از اعمال طبریه را به نورالدین دادند و بر باقی جزیه پذیرفتند.

۱. متن: ارتاح

خبر پیروزی نورالدین بر حارم و بانیا س به پادشاهان فرنگ که به مصر رفته بودند رسید. آنان با شیرکوه مصالحه کردند و شتابان بازگشتند تا بانیا س را نجات دهند ولی نورالدین پیش از رسیدن ایشان بانیا س را فتح کرده بود و نورالدین به دمشق بازگردید. در سال ۵۶۱ نورالدین جریده و با اندکی از یاران خویش به منیطره راند و بناگاه بر سر دشمن تاخت. هنوز فرنگان برای نبرد آماده نشده بودند که آن را در تصرف آورد. فرنگان نیز از باز پس گرفتن آن مأیوس شدند. والله تعالی اعلم.

آمدن شاور، وزیر العاضد، در مصر نزد نورالدین به یاری خواستن و یاری کردن نورالدین او را با فرستادن اسدالدین شیرکوه

دولت علویان در مصر روی به اضمحلال نهاده بود و وزرایش بر خلفایش فرمان می‌راندند. یکی از آخرین کسانی که با خلفا چنین شیوه‌ای داشت شاور بن مجیرالسعدی بود. شاور در آغاز در خدمت صالح بن زُزیک و ملازم او بود. صالح بن زُزیک او را امارت صعید داد. شاور در آنجا نیرومند شد و صالح از کرده خویش پشیمان گردید.

چون صالح را مرگ فرارسید پسر خود العادل را وصیت کرد که شاور را عزل نکند ولی او برگفته‌ی پدر کار نکرد و او را عزل کرد. شاور از عزل خود برآشفت و سپاهی گرد آورد و به قاهره آمد و شهر را بگرفت. عادل بن صالح بن زُزیک از او بگریخت. او را دستگیر کرده کشتند. شاور زمام کارهای خلیفه العاضد را به دست گرفت. العاضد نیز او را امیرالجیوش لقب داد. این وقایع در سال ۵۵۸ اتفاق افتاد.

ضرغام که مقام صاحب‌الباب داشت با شاور به نزاع برخاست. او سرور امرای برفیه نیز بود. به هنگام قیام او هفت ماه از وزارت شاور گذشته بود. ضرغام شاور را از قاهره بیرون راند و او به شام رفت، به قصد دیدار نورالدین محمود، باشد که به یاریش برخیزد و ثلث خراج مصر را بستاند. نورالدین این شرط بپذیرفت و سپاهی به سرداری یکی از امرای خود، اسدالدین شیرکوه بن شادی گرد، همراه او نمود. اسدالدین در حمص بود لشکر بسیج کرد و در ماه جمادی‌الاولی سال ۵۵۹ راهی مصر شد. نورالدین تا حدود بلاد فرنگان از پی او برفت تا آنان را از تعرض به لشکر او بازدارد.

اسدالدین با شاور برفت. صالح‌الدین، پسر نجم‌الدین ایوب برادر اسدالدین نیز با او بود. چون به بلبیس رسیدند، ناصرالدین برادر ضرغام با لشکر مصر بیامد ولی منتهزم

شده به قاهره بازگردید. اسدالدین شیرکوه از پی او برفت و در نزدیکی مشهد سیده نفیسه رضی الله تعالی عنها، او را بکشت. برادرش نیز کشته شد و شاور به مقام وزارت خویش بازگردید. اسدالدین شیرکوه در خارج شهر قاهره درنگ کرد و منتظر بود تا شاور پیمانی را که با نورالدین بسته است عمل کند ولی شاور پیمان بگسست و اسدالدین را پیام داد که به دیار خود بازگردد. اسدالدین در طلب خراج ابرام کرد و به سوی بلیس و بلاد شرقی لشکر برد و بر آن بلاد مستولی شد. شاور از فرنگان یاری طلبید. آنان نیز که از غائله‌ی نورالدین بیمناک بودند و طمع به ملک مصر بسته بودند، دعوت او را اجابت کردند.

نورالدین برای بازداشتن فرنگان، به سوی بلاد ایشان لشکر برد ولی آنان مدافعانی در شهرهای خود نهادند و راهی مصر شدند. چون به مصر نزدیک شدند اسدالدین آنجا را ترک گفت و به بلیس راند. فرنگان و سپاهیان مصر او را سه ماه در بلیس محاصره کردند. اسدالدین هر صبح و شام بیرون می آمد جنگی کرده به شهر بازمی گشت. این حال بود تا آنگاه که فرنگان از غلبه‌ی نورالدین بر حارم خبر یافتند. پس نزد اسدالدین کس فرستادند و پیشنهاد صلح دادند و پیروزی‌های نورالدین را از او پوشیده داشتند. اسدالدین مصالحه نمود و از بلیس بیرون آمده به دمشق رفت. فرنگان بر سر راه او کمینگاه‌ها نهاده بودند ولی اسدالدین راه دیگرگون نمود.

نورالدین محمود بار دیگر اسدالدین شیرکوه را در ربیع‌الاول سال ۵۶۲ با لشکری به مصر فرستاد. او آهنگ اِطْفِیح نمود و از نیل بگذشت. و به جانب غربی قاهره آمد و در جیزه در ساحل نیل فرود آمد و جیزه را پنجاه روز محاصره کرد. شاور از فرنگان یاری خواست و خود از نیل گذشته و آهنگ اسدالدین نمود. اسدالدین و لشکرش به صعید رفته بودند. در اواسط آن سال با هم روبرو شدند. سپاه شاور شکست خورد. اسدالدین به اسکندریه رفت و آنجا را بگرفت و برادرزاده‌ی خود صلاح‌الدین را در اسکندریه نهاد و بازگشت و سراسر بلاد صعید را زیر پی درنوردید. سپاهیان مصر و فرنگان به اسکندریه رفتند و صلاح‌الدین را در آنجا محاصره نمودند. اسدالدین لشکر به اسکندریه برد. مصریان خواستار مصالحه شدند و میانشان مصالحه افتاد، اسدالدین به شام بازگردید و اسکندریه را به ایشان وا گذاشت.

شجاع‌بن شاور، به نورالدین محمود نامه نوشت و خود با جمعی از امرا اظهار اطاعت

کرد. آن‌گاه فرنگان بر مصر دست تطاول گشودند و بر مردم جزیه نهادند و از سوی خود در قاهره شحنه گماردند و دروازه‌های شهر را به اختیار خود گرفتند و به پادشاه خود که در شام بود پیام دادند که به مصر بیاید و آن سرزمین را در تصرف آرد. چون نورالدین این خبر بشنید پیشدستی کرد و در ماه ربیع‌الاول سال ۵۶۴، اسدالدین را به مصر فرستاد. او مصر را بگرفت و شاور را بکشت و فرنگان را از آنجا براند. العاضد خلیفه علوی او را به وزارت خویش برگزید. اسدالدین چونان وزرای پیشین زمام اختیار خلیفه را به دست گرفت.

چون اسدالدین هلاک شد، صلاح‌الدین پسر برادرش به جایش نشست. صلاح‌الدین با وجود این در طاعت نورالدین محمود بود. خلیفه العاضد نیز بمرد. نورالدین به صلاح‌الدین نوشت که در مصر به اقامه دعوت عباسی پردازد و به نام المستضی بامرالله خطبه بخواند. بعضی گویند این فرمان را در ایام حیات العاضد صادر نمود. در اواخر عمر او، پس از آشکار شدن دعوت عباسیان در مصر العاضد پنجاه روز یا در همین حدود بزیست و پس از مرگ او به نام خلیفه عباسی خطبه خواندند.

دولت علویان مصر بدین گونه منقرض گردید. این واقعه در سال ۵۶۷ اتفاق افتاد و ما شرح و تفصیل آن را در دولت خاندان ایوب - انشاءالله تعالی - خواهیم آورد. در خلال این احوال میان نورالدین محمود و فرمانروای قونیه قلیچ ارسلان بن مسعود بن قلیچ ارسلان فتنه افتاد. چون خبر این فتنه به مصر رسید صالح بن رزیک به قلیچ ارسلان نامه نوشت او را از دخول در فتنه منع نمود. واللہ تعالی ولی التوفیق.

فتح نورالدین صافیثا و عریمه و منبج و جعبر را

سپس نورالدین محمود در سال ۵۶۲ لشکر گرد آورد و برادر خود قطب‌الدین مودود را از موصل بخواند. قطب‌الدین در حمص به او پیوست و هردو وارد بلاد فرنگان شدند. نخست بر حصن‌الاکراد گذشتند و نواحی آن را تاراج کردند. آن‌گاه به عرقه راندند و حلبه^۱ را ویران کردند و عریمه و صافیثا را گرفتند و گروه‌هایی از لشکر خود را به بلاد اطراف فرستادند. سپس به حمص بازگردیدند و تا ماه رمضان در آنجا درنگ کردند. سپس به بانیا س رفتند و آهنگ دژ هونین نمودند. این دژ در دست فرنگان بود. ایشان

۱. متن: جکه

بگریختند و نورالدین بارویش را ویران نمود و آن را به آتش کشید و عزم بیروت کرد. برادرش قطب‌الدین به موصل بازگشت. نورالدین از اعمال خود رقه را بر ساحل فرات به او داد.

آن‌گاه غازی بن حسان منبجی در منبج عصیان کرد. نورالدین محمود به منبج لشکر فرستاد و آنجا را به جنگ بستد و آن را به برادر غازی، یعنی ینال بن حسان به اقطاع داد. منبج همچنان در دست او بماند تا آن‌گاه که صلاح‌الدین ابن ایوب آن را بستد. آن‌گاه بنی کلاب، شهاب‌الدین مالک^۱ ابن علی بن مالک العقیلی صاحب قلعه جعبر را گرفتند. جعبر را پیش از آن دوسر^۲ می‌گفتند. سپس به نام بناکننده آن جعبر نامیده شد. این قلعه را سلطان ملکشاه آن‌گاه که حلب را گرفت به نیای شهاب‌الدین عطا کرده بود و ما اخبار آن را آوردیم. جعبر همچنان در دست او و اعقابش بود تا شهاب‌الدین هلاک شد.

در سال ۵۶۳ شهاب‌الدین به شکار رفته بود. بنی کلاب در کمین او نشستند و اسیرش کردند و او را نزد نورالدین محمود صاحب دمشق بردند. او نیز با اکرام تمام در بندش نمود و پی در پی گاه به وعده و گاه وعید از او می‌خواست که از جعبر فرود آید و آن را تسلیم کند ولی او از این پیشنهاد سربرمی‌تافت. پس به سرداری امیرفخرالدین مسعود^۳ بن ابی‌علی الزعفرانی لشکری به جعبر فرستاد و آن را محاصره نمود. مدافعان قلعه پایداری کردند. نورالدین لشکری دیگر فرستاد و بر هر دو سپاه امیر مجدالدین^۴ ابوبکر معروف به ابن دایه را فرماندهی داد. این امیر مجدالدین برادر شیری و یکی از امرای بزرگ او بود. او نیز مدتی قلعه را محاصره نمود و کاری از پیش نبرد. نورالدین ناچار شد راه ملاحظت پیش گیرد و به عوض جعبر، سروج و اعمال آن را به او وا گذاشت. همچنان سرزمین‌های میان حلب و باب بزاعه را و افزون بر آن بیست هزار دینار نقد و در سال ۵۶۴ جعبر را از او بستد و حکومت بنی مالک در آن قلعه به پایان آمد. والبقاء لله وحده.

حرکت زین‌الدین نایب موصل به اربل و استبداد قطب‌الدین پیش از این گفتیم که نصیرالدین جقر نایب اتابک عمادالدین زنگی در موصل بود و به

۳. متن: محمود

۲. متن: دوس

۱. متن: ملک

۴. متن: فخرالدین

دست ملک البارسلان پسر سلطان محمود سلجوقی در اواخر سال ۵۳۹ کشته شد و این واقعه به هنگامی بود که اتابک زنگی به محاصره بیره رفته بود چون خبر بشنید زین الدین علی بکتکین^۱ را به نیابت خود به موصل فرستاد. زین الدین علی، باقی ایام اتابک و همه ایام پسرش غازی و در روزگار پسر دیگرش قطب الدین در موصل مانده بود.

در سال ۵۵۸ قطب الدین محمود وزیرشان، جمال الدین ابوجعفر محمد بن علی بن ابی منصور اصفهانی را در بند کرد و او یک سال بعد همچنان در بند بمرد. جنازه اش را به مدینه نبویه حمل کردند و با شکوهی تمام در ریاطی که در آنجا برای این منظور آماده کرده بودند دفن نمودند. وفات او در ایام حکومت سیف الدین غازی بن قطب الدین مودود اتفاق افتاد و به جای او پسرش جلال الدین ابوالحسن به وزارت برگزیده شد. زین الدین علی معروف به کجک زمام امور دولت قطب الدین را به دست داشت و به انفراد فرمان می راند. بسیاری از بلاد چون اربل و شهرزور و قلعه هایی که در این بلاد و بلاد همکاریه بود، چون عمادیه و جز آن و حمیدیه و تکریت و سنجار همه در اقطاع او بودند. او زن و فرزند و همه ذخایر خود را به اربل حمل کرد و خود همچنان به نیابت در قلعه موصل بماند تا سالخورده شد و کور و کر گردید. پس آهنگ بیرون آمدن از موصل و رفتن به اربل نمود. پس همه بلادی را که در دست داشت جز اربل را به قطب الدین تسلیم نمود و در سال ۵۶۴ به اربل رفت. قطب الدین، فخر الدین عبدالملک را که خواجه ای از غلامان جدش اتابک زنگی بود به جای او نهاد و او را در دولت خود فرمانروایی داد. او به قلعه موصل آمد و آن را تعمیر کرد زیرا در اثر اهمال زین الدین خرابی های بسیار یافته بود. والله تعالی اعلم.

محاصره نورالدین قلعه کرک را

در سال ۵۶۵ صلاح الدین نزد نورالدین کس فرستاد و از او خواست پدرش نجم الدین ایوب را نزد او فرستد. نورالدین نیز نجم الدین را با لشکری بفرستاد. چون نجم الدین در حرکت آمد جمع کثیری از بازرگانان و یاران صلاح الدین نیز به او پیوستند. نورالدین بیمناک شد که مبادا در راه فرنگان به آنان تعرضی کنند پس با لشکری به کرک رفت و آن

۱. متن: کمستکین

را محاصره نمود.

این دژ را یکی از فرنگان به نام پرنس ارقاط (۴) پی افکنده بود. نورالدین کرک را محاصره نمود. چون خیر محاصره کرک به فرنگان رسید لشکر گرد آوردند و به کرک رانندند. نورالدین پیش از رسیدن مقدمه لشکر فرنگان به قصد رویارویی در حرکت آمد. فرنگان از رویارویی با او منصرف شده بازگردیدند نورالدین در آن بلاد به پیشروی پرداخت و بر هر قلعه که گذشت ویران نمود تا به بلاد مسلمانان رسید و در عَشْتَرَا^۱ فرود آمد. نجم‌الدین ایوب نیز در اواسط سال ۵۶۵ وارد مصر شد و خلیفه علوی العاضد به استقبال او بیرون آمد.

در آن هنگام که نورالدین در عَشْتَرَا^۲ بود شهاب‌الدین الیاس بن محمد^۳ ابن ایلغازی بن ارتق، صاحب قبیله بیره^۴ به دیدار او می‌آمد. چون به نواحی بعلبک نزدیک شد به جماعتی از فرنگان برخورد. میان آنان نبرد در گرفت. فرنگان منهزم شدند و شهاب‌الدین جمعی از ایشان را بکشت و جمعی را اسیر کرد. اسیران و سرهای کشتگان را نزد نورالدین آوردند، او سر یکی از سرداران استباریه^۵ را که صاحب حصن‌الاکراد بود بشناخت و مسلمانان را با او کینه‌ی دیرینه بود.

به هنگامی که نورالدین در عَشْتَرَا بود از زلزله‌ای که بسیار از بلاد چون شام و موصل و جزیره و عراق را ویران کرده بود خبر یافت. همه این بلاد در زمرة قلمرو او بود. نورالدین به اصلاح و آبادانی آنها یکی پس از دیگری پرداخت تا همه را به نیروی کوشش خویش بار دیگر آبادان نمود. فرنگان نیز از بیم نورالدین هرچه از بلادشان در اثر زلزله خراب شده بود آباد کردند. والله تعالی اعلم.

وفات قطب‌الدین صاحب موصل و امارت پسرش سیف‌الدین غازی

قطب‌الدین مودود بن اتابک زنگی، صاحب موصل، در ماه ذوالحجه‌ی سال ۵۶۵ پس از یازده سال و نیم از آغاز حکومتش بمرد. او پسر بزرگ خود عمادالدین زنگی بن مودود را به جانشینی معین کرده بود. آنکه زمام دولتش را در دست داشت فخرالدین عبدالملک بود. عیدالمسیح از عمادالدین کراهت داشت زیرا عمادالدین را به عمش نورالدین

۱. متن: حوشب

۲. متن: عشیرا

۳. متن: محمد بن الیاس

۴. متن: اکیره

۵. متن: استبان

محمود سخت گرایش بود و نورالدین، عیدالمسیح را دشمن می داشت. این بود که عیدالمسیح به دستیاری خاتون دختر تمرتاش بن ایلغازی که مادر سیف الدین بود، سیف الدین را به حکومت برگزید. عمادالدین نزد عمش نورالدین رفت و از او یاری خواست. فخرالدین عیدالمسیح در موصل به تدبیر امور ملک پرداخت و بار دیگر زمام همه کارها را به دست گرفت. والله تعالی اعلم.

استیلای نورالدین بر موصل و ابقای سیف الدین غازی را بر حکومت آن چون سیف الدین غازی بعد از پدرش قطب الدین مودود به امارت موصل رسید و فخرالدین عیدالمسیح زمام امور دولتش را - چنانکه گفتیم - در دست گرفت، خبر به نورالدین محمود رسید، به خشم آمد و با جمعی از سپاهیانش به سوی موصل راند و در آغاز سال ۵۶۶ در نزدیکی قلعه جعبر از فرات گذشت و به رقه رفت و آنجا را بگرفت. سپس خابور و نصیبین را که همه از اعمال موصل بودند در تصرف آورد. در نصیبین، نورالدین محمود بن قراارسلان بن داود بن سقمان صاحب حصن کیفا به یاریش آمد. سپس نورالدین محمود به سنجار راند و آنجا را پس از محاصره بگرفت و به عمادالدین پسر برادرش قطب الدین مودود تسلیم نمود. در این حال نامه امیران موصل که او را به شتاب در حرکت ترغیب می کردند بر رسید. نورالدین محمود به سوی موصل در شتاب آمد و به بلد^۱ رسید. سپس از دجله گذشت و در مشرق موصل در حصن نینوا فرود آمد. دجله میان او و موصل فاصله بود. در این روز در باروی موصل شکافی پدید آمد.

سیف الدین غازی برادر خود عزالدین بن مسعود را نزد شمس الدین ایلدگز صاحب همدان و بلاد جبل و آذربایجان و اصفهان و ری فرستاد و از او برای مقابله با عمش نورالدین محمود یاری خواست. شمس الدین ایلدگز نزد نورالدین کس فرستاد و او را از قصد موصل منع کرد. نورالدین پاسخی درشت داد و سخت تهدید کرد و به محاصره موصل پرداخت. در این هنگام امرای موصل به اطاعت او درآمدند. چون فخرالدین عیدالمسیح چنان دید، از نورالدین امان خواست و از او خواست که سیف الدین غازی پسر برادر خود را بر حکومت موصل باقی گذارد. نورالدین گفت بدان شرط که تو خود از موصل خارج شوی و با من به شام آیی. بر این نهادند. نورالدین محمود در اواسط

جمادی الاول سال ۵۶۶ موصل را بگرفت و به شهر در آمد و یکی از خواجگان را به نام کمشتکین که سعدالدوله نام داشت بر قلعه موصل نیابت داد و پسر برادر خود سیف‌الدین غازی را بر مقام فرمانروایش ابقا کرد.

در این اوان که نورالدین موصل را در محاصره داشت، از سوی خلیفه المستضی بامرالله برای او خلعت رسید و او را فرمان داد که در موصل مسجد جامعی بنا کند. او نیز مسجد جامعی بنا کرد به نام او الجامع النوری شهرت یافت.

نورالدین محمود، سیف‌الدین غازی را گفت که در تمام کارهای خود با کمشتکین مشورت کند. سنجار را نیز به اقطاع عمادالدین پسر برادر خود قطب‌الدین داد و به شام بازگردید. والله تعالی اعلم.

وحشت میان نورالدین و صلاح‌الدین

صلاح‌الدین در ماه صفر سال ۵۶۹ از مصر به غزای بلاد فرنگان رفت و در شوبک فرود آمد. مردم شوبک از او امان خواستند که ده روز ایشان را مهلت دهد. صلاح‌الدین اجابت کرد. نورالدین خبر یافت. او نیز از دمشق به قصد غزای بلاد فرنگان از جانب دیگر، در حرکت آمد.

صاحب‌نظران به صلاح‌الدین چنین نصیحت کردند که اگر به یاری نورالدین برخیزد، فرنگان در هم شکسته خواهند شد و او با دل فارغ به دفع وی خواهد پرداخت. و تو را یارای دفاع نیست. از این رو صلاح‌الدین شوبک را رها کرده به مصر بازگردید و به نورالدین نامه نوشت و عذر آورد که شنیده است که بعضی از فرومایگان علوی در مصر آهنگ آشوب دارند. از این رو بازگشت به مصر ضروری می‌نمود. نورالدین این عذر را نپسندید و تصمیم گرفت که او را از مصر عزل کند. صلاح‌الدین با پدر و دایی خود شهاب‌الدین حارمی و دیگر خویشاوندان خود مشورت کرد. تقی‌الدین عمر، پسر برادرش، اشارت به امتناع و عصیان کرد. نجم‌الدین ایوب پدر صلاح‌الدین این رأی را ناصواب دانست و او را گفت: کسی که بخواهد در برابر نورالدین عصیان ورزد از ما نیست. آن‌گاه چنان رأی داد که به او نامه‌ای نویس و اظهار فرمانبرداری کن حتی اگر خواهد همه این بلاد را بازگیرد همه را تسلیم او نمای.

چون مجلس پراکنده شد او با پسرش تنها ماند وی را گفت: آنچه در سر داشتی رایی

بیخردانه بود. آیا نمی‌دانی نورالدین چون بشنود که ما را با او سر عصیان است با تمام نیرویش برسر ما خواهد تاخت و ما را یارای دفع او نخواهد بود. اما اکنون به فرمانبرداری ما آگاه گردد ما را وا گذاشته به دیگری خواهد پرداخت. به خدا سوگند اگر به نورالدین نبرد آغاز کرده بودی من خود یکی از جنگاوران می‌بودم، ولی ملاحظت و مدارا اولی است.

صلاح‌الدین نامه‌ای چنان‌که پدرش گفته بود به نورالدین نوشت: نورالدین نیز از جنگ با مصر منصرف شد. پس از چندی هم بمرد. صلاح‌الدین به تصرف یک‌یک بلاد پرداخت.

نورالدین لشکر گرد آورد و به جنگ فرنگان رفت سبب این لشکرکشی آن بود که در سال ۵۶۷ دو کشتی بازرگانی از مصر به شام می‌رفتند. فرنگان آنها را گرفتند و حال آن‌که میان ایشان و نورالدین پیمان صلح بود. چون نورالدین در این باب توضیح خواست، گفتند که این دو شکسته بودند و از شروط آن هر کشتی که بشکند و داخل آب‌های آنان گردد حق تصرف آن را دارند. نورالدین این پاسخ را مغالطه‌آمیز خواند و لشکر خویش در حرکت آورد و جماعتی از لشکر خود را به سوی انطاکیه و طرابلس فرستاد و حصن عرقه را محاصره نمود و ریض آن را ویران نمود و سپاهی به حصن صافیثا و عریمه فرستاد و به جنگ هر دو را بگشود و خراب کرد. سپس از عرقه به طرابلس رفت و بر هر جا که گذشت ویران نمود. تا فرنگان تسلیم رأی او شدند و هرچه برده بودند بازپس دادند و بار دیگر خواستار تجدید معاهده شدند ولی نورالدین پس از آن‌که مردانشان را کشت و اموالشان را به غنیمت گرفت این خواست به اجابت رسانید.

در همین سال ۵۶۷ نورالدین برای رساندن نامه‌ها از کبوتر نامه‌بر استفاده کرد. این پرنده از بلاد دور دست به آشیانه خویش بازمی‌گشت. این امر بدان سبب بود که قلمرو فرمانش وسعت گرفته بود و نیاز بدان بود که اخبار به سرعت برسد تا او به انجام آنها قیام کند. نورالدین کسانی را برای نگهداری و بستن نامه‌ها بر بال‌ها کبوتران به خدمت گرفت و برایشان راتبه و مواجب معین نمود.

آن‌گاه فرنگان به حوران از اعمال دمشق حمله آوردند. در این هنگام نورالدین در کُسوه بود. چون بشنید عزم نبرد کرد. فرنگان چون خبر یافتند به سواد از اعمال دمشق رفتند. مسلمانان از پی ایشان رفتند و جمع کثیری را کشتند. نورالدین در عشترا فرود آمد

و از آنجا لشکری به اعمال طبریه فرستاد و آنجا را زیر پی سپرد. فرنگان به مدافعه رفتند. مسلمانان با غنایم بسیار از آنجا بازگشتند. فرنگان به تعقیب ایشان پرداختند تا از نهر گذشتند. فرنگان می‌خواستند اموالی را که مسلمانان به غنیمت گرفته‌اند از آنان بستانند. پس میان دو گروه نبردی درگرفت و غنایم از دستبرد فرنگان دور افتاد. از این رو نوید بازگشتند. خدای تعالی مسلمانان را بر کافران پیروز گردانید. بمنه و کرمه.

نبرد قلیچ‌بن لیون ارمنی با رومیان

قلیچ‌بن لیون صاحب دروب حلب و در اطاعت نورالدین محمود زنگی بود. نورالدین او را به خدمت گرفت و از بلاد شام او را اقطاع داد. قلیچ همواره در جنگ‌های نورالدین با فرنگان ملازم بود و این فرنگان همکیشان او بودند. قلیچ پسر لیون ارمنی نیز به یاری نورالدین بر دشمنان خود فایز آمده بود. شهرهای ادنه و مصیصه و طرسوس که در همسایگی او بودند در تصرف پادشاه قسطنطنیه قرار داشتند ولی قلیچ پسر لیون آن شهرها را در تصرف خود آورد. پادشاه قسطنطنیه در اواسط سال ۵۶۸ لشکری عظیم، به سرداری یکی از امرای بزرگ به جنگ او فرستاد. پسر لیون بسیج نبرد کرد و از نورالدین نیز یاری خواست. نورالدین سپاهی به یاریش فرستاد در این نبرد لشکر روم منهزم شد. پسر لیون غنایم و اسیرانی رومی را نزد نورالدین فرستاد. این پیروزی سبب نیرومندی و شوکت پسر لیون شد و رومیان از تصرف آن بلاد مأیوس گردیدند. والله تعالی اعلم.

حرکت نورالدین محمود بن زنگی به بلاد روم

ذوالنون بن محمد بن دانشمند صاحب ملطیه و سیواس و آقسرای و قیساریه بود. او این بلاد را پس از عمش یاغی ارسلان و برادرش ابراهیم بن محمد به ارث برده بود. قلیچ ارسلان همواره هوای آن داشت که آن بلاد را از او بستاند و عاقبت تصرف کرد. ذوالنون از نورالدین یاری خواست. نورالدین نزد قلیچ ارسلان شفاعت کرد که آن بلاد را به ذوالنون باز پس دهد. ولی قلیچ ارسلان نپذیرفت. نورالدین نیز لشکر آراست و کیسون^۱ و بهتسنی^۲ و مرعش و مرزبان و آنچه میان آنها و از بلاد او بود در تصرف آورد. این واقعه

۱. متن: بکسور

۲. متن: مهنسا

در ماه ذوالقعدة سال ۵۶۸ بود. آن‌گاه به سیواس نیز لشکر فرستاد و آن را بگرفت. قلیچ ارسلان نزد نورالدین محمود کس فرستاد و از او دلجویی نمود. نورالدین خواهش او بپذیرفت و گفت به شرطی که لشکری در جنگ فرنگان به یاری او فرستد با او صلح خواهد کرد. قلیچ ارسلان نیز این شرط‌ها قبول کرد. نورالدین به دیار خود بازگشت و سیواس در دست ذوالنون باقی ماند و لشکر نورالدین همچنان در آن شهر بود. چون نورالدین از دنیا برفت قلیچ ارسلان نیز بار دیگر سیواس را تصرف کرد. در این ایام رسول کمال‌الدین ابوالفضل محمدبن عبدالله‌بن الشهرزوری با منشور خلیفه المستضی بامرالله نزد نورالدین آمد که بلاد موصل و جزیره و اربل و خلاط و شام و بلاد روم و دیار مَصر را به قلمرو او در می‌آورد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

حرکت صلاح‌الدین به کرک و بازگشت او

گفتیم که میان نورالدین محمود و صلاح‌الدین وحشتی پدید آمد و نورالدین آهنگ آن نمود که او را از مصر معزول سازد. صلاح‌الدین به دلجویی او اظهار فرمانبرداری کرد و قرار شد که در کرک اجتماع کنند و هر که زودتر رسید منتظر دیگری بماند.

صلاح‌الدین در ماه شوال سال ۵۶۸ از مصر حرکت کرد و بر نورالدین سبقت گرفت و شهر را محاصره نمود. چون نورالدین از حرکت صلاح‌الدین از مصر خبر یافت سپاه خویش بسیج کرد و در دو منزلی کرک در رقیم فرود آمد. صلاح‌الدین چون از نزدیک شدن نورالدین آگاه شد ترسید که مباد اگر با او روبرو شود زبان به سرزنش و عتاب او گشاید و او را از امارت مصر معزول سازد.

صلاح‌الدین پدر خود نجم‌الدین ایوب را در مصر به جای خود نهاده بود. نجم‌الدین سخت بیمار شده بود. صلاح‌الدین بیماری پدر را بهانه قرار داد و به مصر بازگردید و عیسای ققیه را نزد نورالدین فرستاد بدین عذر که پدرش بیمار بود و نگهداری ملک مصر اهمیت بیشتری داشته است. چون به مصر آمد دید که پدرش مرده است. سبب مرگ او آن بود که سوار بر اسب شده، اسب او را برداشته و بر زمین زده. بدن در هم شکسته‌اش را به مصر آورده‌اند و او پس از چند روز در گذشته است. این واقعه در اواخر ذوالحجه سال ۵۶۸ اتفاق افتاد.

نورالدین به دمشق بازگردید و رسولی نزد خلیفه فرستاد. این رسول قاضی

کمال‌الدین ابوالفضل محمدبن عبدالله الشهرزوری بود، که قاضی همه بلاد او و صاحب اوقاف و دیوان بود. نورالدین نامه‌ای همراه او کرد و خواستار منشور امارت بلادی که در دست او بود گردید چون مصر و شام و جزیره و موصل و آنچه به فرمان او آمده است چون دیاربکر و خلاط و بلاد روم و نیز همه اقطاعاتی که در دست پدرش از بلاد عراق بوده چون صریفین و درب هارون، همچنین زمینی بر ساحل دجله خارج شهر موصل به او واگذار شود تا برای شافعیان مدرسه بسازد. خلیفه همه این خواهش‌ها را برآورد.

وفات نورالدین محمودبن زنگی و امارت پسرش اسماعیل

نورالدین محمودبن اتابک زنگی بن آقسنقر در روز یازدهم شوال سال ۵۶۹، پس از هفده سال فرمانروایی بمرد. نورالدین لشکر بسیج کرده بود که مصر را از صلاح‌الدین بن ایوب بستاند. و بدین بهانه که برای غزو با فرنگان به جمع‌آوری لشکر می‌پردازد، برادرزاده خویش سیف‌الدین غازی صاحب موصل را به موصل و دیاربکر و دیار جزیره فرستاد، می‌خواست این لشکر را در شام نهد و خود با لشکری راهی مصر گردد ولی اجل مهلتش نداد.

نورالدین محمود صاحب کشوری گسترده بود. به نام او در حرمین شریفین مکه و مدینه و نیز در یمن خطبه می‌خواندند. شمس‌الدوله بن ایوب یمن را تصرف کرده بود. نورالدین به انجام مصالح مسلمانان توجه خاص داشت. و در امر نماز و جهاد سختکوش بود. به فقه بر مذهب ابوحنیفه آگاه بود. فرمانروایی دادگر بود و فرمود تا در تمام اعمال او از گرفتن باج خودداری شود. قلعه‌های شام را همه تعمیر کرد و استواری بخشید و برگرد شهرهای آن چون دمشق و حمص و حماة و شیزر و بعلبک و حلب باروها برآورد. برای حنفیان و شافعیان مدرسه‌ها بنا کرد. مسجد جامع نوری از بناهای اوست و در میان راه‌ها کاروانسراها و نیز بیمارستان‌ها ساخت و برای صوفیان خانقاه‌ها بنا نمود و برای مخارجشان موقوفات معین کرد. گویند ربع موقوفات او در هر ماه نه هزار دینار صوری بود.

نورالدین محمود علما و اهل دین را اکرام می‌کرد و به تعظیمشان برپای می‌خواست و با آنان مجالست می‌کرد و به خلاف ایشان سخن نمی‌گفت. در عین فروتنی مهیب و باوقار بود. چون از دنیا رفت امرا و دولتمردان او در دمشق گرد آمدند و با پسرش الملك‌الصالح

اسماعیل که نوجوانی یازده ساله بود بیعت کردند و سوگند خوردند. مردم نیز سر به فرمان او نهادند. صلاح‌الدین نیز که در مصر بود اظهار فرمانبرداری نمود و در آنجا به نام او خطبه خواند و به نام او سکه زد. امیر شمس‌الدین محمد بن عبدالملک معروف به ابن مقدم کفالتش را به عهده گرفت. کمال‌الدین بن الشهرزوری اشارت کرد و در همه کارهایشان به صلاح‌الدین رجوع کنند، مبادا سر از طاعت بیرون کند ولی آنان این رأی را نپسندیدند. والله تعالی ولی التوفیق.

استیلای سیف‌الدین غازی بر بلاد جزیره

گفتیم که نورالدین محمود بر بلاد جزیره مستولی شد و سیف‌الدین غازی پسر برادرش قطب‌الدین مودود را امارت موصل داد و فخرالدین عبدالملک را نیز همراه او کرد. فخرالدین زمام امور او را به دست داشت و بر او تحکم می‌کرد. همچنین سعدالدین کمشتکین را نیز امارت قلعه موصل داد. نورالدین پیش از مرگش از سیف‌الدین غازی خواست که لشکر گرد آورد، بدین بهانه که به غزای فرنگان می‌رود. سیف‌الدین در راه که می‌رفت خبر وفات نورالدین را شنید. سعدالدوله کمشتکین که بر مقدمه لشکر او حرکت می‌کرد به حلب گریخت. سیف‌الدین نیز با آنچه برایش باقی مانده بود به نصیبین بازگشت و آن را تصرف کرد. آن‌گاه به خابور لشکر فرستاد و آن را نیز بگرفت. آن‌گاه لشکر به حران برد. قایماز حرانی از ممالیک نورالدین بر حران فرمان می‌راند. سیف‌الدین غازی چند روز آنجا را محاصره نمود، سپس بدین وعده که حران را به اقطاع قایماز خواهد داد او را به تسلیم واداشت. چون قایماز تسلیم شد او را در بند کرد و حران را تصرف نمود. سپس به رها لشکر برد. یکی از خادمان نورالدین والی رها بود. سیف‌الدین غازی رها را از او بستد و در عوض قلعه زعفرانی را در جزیره ابن عمر به او داد. ولی پس از چندی آن را نیز او بستد.

آن‌گاه سیف‌الدین غازی به رقه و سروج لشکر برد و آن دو شهر را بگرفت و بر همه بلاد جزیره جز قلعه جعبر که بس منیع و استوار بود و جز رأس عین که از قطب‌الدین صاحب مادرین بود، دست یافت و این قطب‌الدین پسر دایی او بود.

شمس‌الدین علی بن الدایه یکی از امرای بزرگ نورالدین که با لشکری در حلب بود. نتوانست مانع راه سیف‌الدین غازی گردد. فخرالدین عبدالملک پس از مرگ نورالدین،

از سیواس نزد او آمد. این فخرالدین همان بود که سیف‌الدین غازی را پس از پدرش به امارت نشانده بود. اینک آمده بود که از ثمرات خویش بهره گیرد. دید که سیف‌الدین غازی بر سراسر بلاد جزیره مستولی شده است، او را اشارت کرد که به شام لشکر برد ولی امیری دیگر به نام عزالدین محمود معروف به زلفندار با رای او مخالفت ورزید و سیف‌الدین رای او را پذیرفت و به موصل بازگردید.

صلاح‌الدین چون از اعمال سیف‌الدین خبر یافت نزد الملک‌الصالح اسماعیل بن نورالدین محمود کس فرستاد و اهل دولت او را سرزنش نمود که چرا او را برای دفع سیف‌الدین غازی فراخواند. همچنین ابن‌المقدم و رجال دولت او را تهدید کرد که چرا با آنکه زمام دولت الملک‌الصالح اسماعیل را به دست دارند به دفع سیف‌الدین غازی نپرداخته‌اند.

شمس‌الدین‌الدایه نزد الملک‌الصالح کس فرستاد و او را از دمشق به حلب فراخواند تا پسر عم خود سیف‌الدین را از جزیره براند ولی امرای او از این کارش منع کردند؛ زیرا بیم آن داشتند که ابن‌الدایه بر رای و اندیشه‌ی او غلبه یابد. والله سبحانه و تعالی اعلم بغیبه.

محاصره فرنگان بانیاس را

چون نورالدین محمود درگذشت فرنگان گرد آمدند و قلعه بانیاس را محاصره نمودند. این قلعه از اعمال دمشق بود. شمس‌الدین بن مقدم لشکر بسیج کرده از دمشق بیرون آمد آن‌گاه نزد ایشان رسول فرستاد و تهدید کرد که اگر از محاصره دست برندارد از سیف‌الدین صاحب موصل یاری خواهد خواست و صلاح‌الدین فرمانروای مصر را فرا خواهد خواند. فرنگان با گرفتن مالی مصالحه کردند و رفتند و اسیرانی را که در دست داشتند آزاد نمودند و پیمان بستند و صلح استقرار یافت. چون صلاح‌الدین بشنید سخت به خشم آمد و به الملک‌الصالح اسماعیل و دولتمردانش نامه نوشت و آنان را از ارتکاب چنین عملی سرزنش نمود و وعده داد که بزودی به جنگ فرنگان کمر خواهد بست. قصد صلاح‌الدین از این تهدید آن بود که لشکر بیاورد و آن بلاد را تصرف کند. در حالی که ابن‌المقدم از بیم او و سیف‌الدین غازی با فرنگان مصالحه کرده بود. والله تعالی اعلم.

استیلای صلاح‌الدین بر دمشق

چون سیف‌الدین غازی بر بلاد جزیره استیلا یافت، شمس‌الدین بن الدایه فرمانروای حلب، بر حلب بیمناک شد. زیرا سعدالدین کمشتکین از او گریخته و نزد ابن‌الدایه آمده بود. ابن‌الدایه سعدالدین را به دمشق فرستاد تا الملک‌الصالح اسماعیل را به دفع سیف‌الدین غازی دعوت کند. سپاه حلب نیز با سعدالدین بود. چون سعدالدین به دمشق نزدیک شد، ابن‌المقدم لشکری به مقابله‌ی او فرستاد و هرچه داشت تاراج کردند. سعدالدین به حلب بازگردید.

آن‌گاه ابن‌المقدم و دولتمردان دمشق چنان دیدند که رفتن الملک‌الصالح اسماعیل به حلب به مصلحت نزدیکتر است. پس نزد سعدالدین کمشتکین کس فرستادند و الملک‌الصالح را با او به حلب گسیل داشتند. چون به حلب رسیدند سعدالدین کمشتکین ابن‌الدایه و برادرش و نیز رئیس حلب ابن‌الخشاب و سرکرده‌ی احداث حلب را در بند کشید و خود زمام همه‌ی امور الملک‌الصالح اسماعیل را به دست گرفت.

ابن‌المقدم و امرای او در دمشق از شر او بترسیدند و به سیف‌الدین غازی صاحب موصل نامه نوشتند که بیاید تا دمشق را تسلیم او کنند. او پنداشت حيله‌ای در کار است و ماجرا به سعدالدین کمشتکین نوشت و با او چنان مصالحه کرد که مالی بستاند و از حادثه کناری گیرد. این وقایع سبب شد که دمشقیان به وحشت افتند. پس به صلاح‌الدین بن ایوب نامه فرستادند و او را به دمشق فراخواندند. صلاح‌الدین در حرکت آمد. نخست فرنگانی را که بر سر راهش بودند فرو کوفت و به بُضری رفت. فرمانروای بُضری سر به فرمان نهاد. آن‌گاه به دمشق در آمد رجال ملک، شمس‌الدین محمد بن المقدم را پیش انداختند و به استقبال بیرون آمدند. این ابن‌المقدم همان بود که پدرش – چنان‌که گفتیم – سنجار را در سال ۵۴۴ به نورالدین تسلیم کرده بود. صلاح‌الدین در آخر ربیع‌الاول سال ۵۷۰ به دمشق در آمد و در خانه پدری خود معروف به دارالعقیقی^۱ وارد شد. قلعه شهر در دست ریحان، خادم نورالدین بود. صلاح‌الدین، قاضی کمال‌الدین بن الشهرزوری را نزد او فرستاد که قلعه را تسلیم کند و او را پیام داد که من در طاعت الملک‌الصالح اسماعیل هستم و در بلاد خود به نام او خطبه می‌خوانم و اینک آمده‌ام تا بلادی را که از او گرفته‌اند باز پس گیرم و به او تسلیم کنم. ریحان قلعه را تسلیم نمود. صلاح‌الدین بر آن

۱. متن: دارالعقیفی

استیلا یافت و هرچه اموال و ذخایر در آنجا بود بستد و با این همه همچنان نسبت به الملك الصالح اظهار فرمانبرداری می نمود و به نام او خطبه می خواند و سکه می زد. پایان. والله اعلم.

استیلاي صلاح الدين بر حمص و حماة سپس محاصره حلب و تصرف بعلبک چون صلاح الدين بر دمشق مستولی شد و برادر خود سيف الاسلام طغتكين بن ايوب را به جای خود نهاد و به حمص لشکر برد. حمص و حماة و سلمیه و بعربین^۱ و تل خالد و رها از بلاد جزیره جز قلعه های آن در اقطاع امیر فخرالدین مسعود بن زعفرانی از امرای نورالدین بود. چون نورالدین درگذشت زعفرانی به سبب روش ناپسندی که در پیش گرفته بود نتوانست در آنجا بماند. صلاح الدين پس از استقرار در دمشق به حمص لشکر برد و آن را بگرفت؛ ولی والی قلعه حمص همچنان مقاومت می ورزید. صلاح الدين لشکری به محاصره آن گسیل داشت و خود به حماة رفت. در نیمه شعبان سال ۵۷۰ در حماة فرود آمد. قلعه حماة در دست امیر عزالدین جورديک^۲ بود. صلاح الدين او را پیام داد که من در فرمان الملك الصالح هستم و آمده ام تا او را از تعرض فرنگان مصون دارم و بلاد او را در ناحیهی جزیره از پسر عمش سيف الدين غازي صاحب موصل بستانم. عزالدین بر این ادعا او را سوگند داد. سپس صلاح الدين او را نزد الملك الصالح به حلب فرستاد تا میان او و الملك الصالح اتفاق کلمه پدید آورد و شمس الدين علی و حسن و تقی الدين عثمان پسران دایه را از زندان آزاد کند. عزالدین نیز بدین منظور برفت و برادر خود را در قلعه به جای خود نهاد. چون به حلب رسید سعدالدین کمشتکین او را بگرفت و به حبس فرستاد. برادرش نیز قلعه حماة را به صلاح الدين تسلیم کرد.

آنگاه صلاح الدين در همان اوان به حلب لشکر کشید و حلب را محاصره نمود. الملك الصالح اسماعیل که کودکی نوخاسته بود از مردم شهریاری خواست و حقوق پدر خویش فرا یادشان آورد. مردم به رحم آمدند و گریستند و گفتند تا سرحد مرگ از او دفاع خواهند کرد و به مقابله با سپاه صلاح الدين بسیج کردند.

سعد الدين کمشتکین برای کشتن صلاح الدين دست به دامان رئیس اسماعیلیان زد. او نیز چند تن از فدییان را بدین آهنگ بفرستاد. یکی از یاران صلاح الدين از توطئه خبر یافت

۲. متن: خردیک

۱. متن: مرعش

و همه آنان را بشناخت. صلاح‌الدین همه را بگرفت و بکشت. صلاح‌الدین همچنان حلب را در محاصره داشت. سعدالدین کمشتکین نزد فرنگان کس فرستادند و از ایشان خواست که به بلاد صلاح‌الدین تاخت آورند. باشد که او از حلب برود. کنت ریموند سن‌ژیلی صاحب طرابلس را که در سال ۵۵۹ نورالدین در جنگ حارم اسیر کرده و در حلب در بند بود، سعدالدین کمشتکین در برابر صد و پنجاه هزار دینار صوری و هزار اسیر آزاد کرد. کنت ریموند مردی عاقل و دلیر بود. قضا را چون از اسارت آزاد شد پادشاه فرنگان مری بمرد و پسرش که جوانی مجذوم و عاجز بود به جایش نشست. او همواره بر رأی کنت ریموند کار می‌کرد. در هفتم رجب سال ۵۷۰ لشکر بسیج کرده بیامد. چون صلاح‌الدین بشنید از حلب به حماة رفت و از آنجا راهی رستن شد. چون فرنگان از نزدیک شدن او خبر یافتند. از حمص برفتند. صلاح‌الدین به حمص رسید و قلعه را محاصره نمود در آخر ماه شعبان بگرفت و بر بسیاری از شام مستولی شد. سپس لشکر به بعلبک برد. یمن خادم در آنجا فرمان می‌راند. او از موالی نورالدین بود. صلاح‌الدین بعلبک را محاصره نمود تا مردم امان خواستند و در نیمه رمضان همان سال شهر را تسلیم کردند. صلاح‌الدین آن را به شمس‌الدین محمد بن عبدالملک‌المقدم، به سبب اظهار فرمانبرداریش در دمشق و تسلیم کردن دمشق به او به اقطاع داد. والله تعالی اعلم.

جنگ‌های صلاح‌الدین با سیف‌الدین غازی صاحب موصل و غلبه بر او و استیلای او بر بعین و دیگر بلاد

چون صلاح‌الدین حمص و حماة را گرفت و حلب را محاصره نمود، الملک‌الصالح اسماعیل، از حلب به پسر عم خود سیف‌الدین غازی صاحب موصل نامه نوشت و از او یاری خواست. او نیز لشکر گرد آورد و از برادر خود عمادالدین زنگی بن قطب‌الدین مودود صاحب سنجار مدد طلبید ولی عمادالدین زنگی به سبب مودتی که میان او و صلاح‌الدین بود از یاریش سربرتافت؛ زیرا صلاح‌الدین او را امارت سنجار و وعده حکومت داده بود.

سیف‌الدین غازی در رمضان سال ۵۷۰ لشکری به سرداری برادرش عزالدین

مسعود، به شام فرستاد و سپهسالار خود عزالدین محمود را که به زلفندار^۱ ملقب بود همراه او نمود و تدبیر کار لشکر بدو داد. سیف‌الدین خود به سنجار رفت و عمادالدین زنگی را به محاصره گرفت. عمادالدین نیک پایداری کرد. به هنگام محاصره خبر یافت که برادرش عزالدین مسعود در شام از صلاح‌الدین شکست خورده است پس در سنجار با عمادالدین مصالحه نمود و به موصل بازگردید.

سیف‌الدین غازی بار دیگر لشکری به سرداری برادر خود عزالدین مسعود و عزالدین زلفندار بسیج کرده به جنگ صلاح‌الدین فرستاد. این لشکر به حلب رفت و سپاهیان او که در حلب بودند به آن پیوستند و همگان راهی نبرد با صلاح‌الدین شدند. صلاح‌الدین نزد سیف‌الدین کس فرستاد که حمص و حماة و دمشق را به او واگذارد و بر این صلح کنند. و او نایب‌الملک‌الصالح اسماعیل باشد ولی سیف‌الدین غازی نپذیرفت و گفت باید هرچه از شام گرفته است باز پس دهد و خود به مصر بازگردید و بر آن بسنده کند. صلاح‌الدین چون از مصالحه مأیوس شد عزم نبرد کرد و در نزدیکی حماة با لشکر عزالدین روبرو گردید. عزالدین زلفندار بگریخت ولی عزالدین مسعود برادر سیف‌الدین چندی پایداری کرد و چون صلاح‌الدین حمله کرد او نیز بگریخت. صلاح‌الدین لشکرگاهش را تاراج کرد و از پی ایشان بتاخت تا آنان را به حلب بازگردانید و شهر را محاصره نمود.

صلاح‌الدین نام‌الملک‌الصالح اسماعیل را از خطبه و سکه بیفکند و فرمان داد که در جمیع بلادش به نام وی خطبه بخوانند. چون مدت محاصره به دراز کشید با او مصالحه کردند که هرچه از شام در دست دارد از آن او باشد. بر این قرار صلح برقرار گردید. صلاح‌الدین در دهم شوال سال ۵۷۰ از حلب به حماة بازگردید و از آنجا به بعین لشکر برد. بعین در دست فخرالدین مسعود بن زعفرانی، از امرای نورالدین بود. فخرالدین به صلاح‌الدین پیوسته بود و در خدمت او بود و چون در خدمت او به مقاصد خویش نمی‌رسید از صلاح‌الدین جدا شده به بعین رفت. صلاح‌الدین بعین را محاصره نمود تا مردم از او امان خواستند. چون بعین را گرفت به حماة آمد و آن را به دایی خود شهاب‌الدین محمود بن تکش الحارمی به اقطاع داد و حمص را به ناصرالدین محمد پسر عمویش شیرکوه اقطاع داد. آن‌گاه به دمشق رفت و در اواخر شوال همان سال

۱. متن: القنطار

۵۷۰ به دمشق وارد شد.

سیف‌الدین غازی صاحب موصل بعد از هزیمت برادرش و لشکریان او از محاصره برادر دیگرش در سنجار دست برداشت و چنان‌که گفتیم به موصل بازگردید. سیف‌الدین غازی به جمع لشکر و بذل اموال پرداخت و از صاحب کیفا و ماردین یاری خواست و با شش هزار سپاهی در حرکت آمد و در ماه ربیع‌الاول سال ۵۷۱ به نصیبین راند و در آنجا درنگ کرد تا زمستان برود. آن‌گاه عازم حلب شد. سعدالدین کمشتکین خادم و مدبر دولت الملک‌الصالح اسماعیل با لشکر حلب به او پیوست. صلاح‌الدین آن گروه از لشکر خود را که به مصر رفته بودند فراخواند. آنان بیامدند و صلاح‌الدین از دمشق به جنگ سیف‌الدین غازی و سعدالدین کمشتکین در جنبش آمد. در تل‌السلطان دو لشکر به یکدیگر رسیدند و مصاف دادند. سیف‌الدین شکست خورد و به حلب بازگردید و برادر خود عزالدین مسعود را در حلب نهاد و خود از فرات گذشته به موصل رفت. او می‌پنداشت که صلاح‌الدین در پی اوست. از این‌رو با وزیر خود جلال‌الدین و مجاهدالدین قایماز مشورت کرد که از موصل دور شود و به قلعه عَقْر‌الْحَمِیدیه پناه جوید ولی آن دو موافقت نکردند. سیف‌الدین غازی پس از این شکست، زلفندار را از سپهسالاری لشکر عزل کرد؛ زیرا او سبب این شکست شده بود و به جای او مجاهدالدین قایماز را سپهسالاری داد.

چون سپاه موصل از برابر صلاح‌الدین بگریخت و صلاح‌الدین بر آن غنایم و اموال دست یافت به بزاعه رفت و آنجا را بگرفت و یکی را از سوی خود بر آن امارت داد و راهی منبج شد فرمانروای منبج قطب‌الدین ینال بن حسان‌المنبجی بود که با صلاح‌الدین سخت دشمنی داشت صلاح‌الدین شهر را گرفت و او را در قلعه محاصره نمود. سپس دیوارهای قلعه را سوراخ کرد و قلعه را به جنگ تصرف کرد و قطب‌الدین را اسیر نمود. سپس او را عریان کرده آزاد نمود و او به موصل رفت و سیف‌الدین غازی رقه را به اقطاع او داد.

چون صلاح‌الدین از منبج فراغت یافت به قلعه عزاز لشکر برد و آن قلعه‌ای استوار بود. صلاح‌الدین چهل روز آن را محاصره نمود تا مردم امان خواستند و در روز عید اضحی به دست صلاح‌الدین افتاد. سپس صلاح‌الدین به حلب رفت و آنجا را محاصره نمود. الملک‌الصالح اسماعیل در حلب بود. مردم حلب به دفاع از شهر برخاستند. از

این‌رو صلاح‌الدین دست از جنگ برداشت و همچنان محاصره را ادامه داد. و چون دو جانب در جنگ مانده شده بودند تن به مصالحه دادند. پس از استقرار صلح میان طرفین خواهر‌الملک‌الصالح نزد صلاح‌الدین آمد. صلاح‌الدین او را گرامی داشت و مالی گزاف به او تقدیم نمود. آن دختر خواستار قلعه‌ی عزاز شد. صلاح‌الدین قلعه را به او داد و به سوی بلاد اسماعیلیه در حرکت آمد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

عصیان صاحب‌شهرزور بر سیف‌الدین غازی صاحب موصل و بازگشت آن مجاهد‌الدین قایماز والی شهر اربیل بود و میان او و شهاب‌الدین محمدبن بزان^۱ دشمنی بود. چون سیف‌الدین غازی، مجاهد‌الدین قایماز را نیابت امور موصل داد، شهاب‌الدین محمدبن بزان ترسید که مبادا از او آزاری برسد، این بود که در سال ۵۷۲ عصیان آغاز کرد، جلال‌الدین وزیر، در این باب نامه‌ای بلیغ به او نوشت و از او خواست که به اطاعت باز آید و او را تهدید و ترغیب نمود. شهاب‌الدین سر به فرمان آورده به موصل آمد. والله تعالی ینصر من یشاء من عباده.

افول دولت سعدالدین کمشتکین و کشته شدن او

سعدالدین کمشتکین خادم، زمام دولت‌الملک‌الصالح را در حلب به دست داشت. ابوصالح العجمی همواره با او رقابت داشت. ابوصالح از سران دولت نورالدین بود و نزد پسرش الملک‌الصالح اسماعیل نیز صاحب مقامی ارجمند بود و کمتر به سعدالدین می‌پرداخت. قضا را یکی از باطنیان او را به قتل آورد و میدان را برای سعدالدین خالی گذاشت. سعدالدین نیز خودکامگی از حد بگذرانید. تا آن‌گاه که زبان ساعیان در حق او دراز شد که سلطان را محجور داشته و بر او فرمان می‌راند و نیز در قتل ابوصالح دست داشته است. الملک‌الصالح سعدالدین را بگرفت و به شکنجه کشید. قلعه‌ی حارم در اقطاع او بود. یارانش از تسلیم آن امتناع کردند. الملک‌الصالح خواست که قلعه را تسلیم کنند ولی ایشان همچنان مقاومت می‌ورزیدند. سعدالدین از شکنجه به هلاکت رسید. فرنگان طمع در قلعه بستند و آن را محاصره نمودند. الملک‌الصالح با پرداخت مالی با ایشان مصالحه نمود. فرنگان بازگشتند. آن‌گاه لشکر به قلعه برد. مدافعان قلعه که از طول

۱. متن: بدران

محاصره ناتوان شده بودند قلعه را تسلیم کردند و الملک الصالح بر قلعه تسلط یافت. والله تعالی اعلم.

وفات الملک الصالح اسماعیل و استیلای پسر عمش، عزالدین مسعود بر حلب
الملک الصالح اسماعیل بن نورالدین محمود صاحب حلب در اواسط سال ۵۷۷ پس از
هشت سال از آغاز حکومتش در گذشت. او وصیت کرد که پس از او عزالدین مسعود،
صاحب موصل، صاحب ملک او خواهد بود و امرای خود را سوگند داد که تخلف نکنند.
بعضی از امرای او گفتند: اگر عمادالدین پسر عم دیگری را در نظر می‌گرفتی بهتر بود که
جز سنجار جای دیگری در دست او نیست. از دیگر سو او شوی خواهر تو است. پدرت
نورالدین او را دوست می‌داشت؛ ولی الملک الصالح نپذیرفت. و گفت اگر حلب را به
عمادالدین دهد تواند آن را از تعرض صلاح‌الدین نگهدارد و حال آن‌که عزالدین مسعود
را چندان لشکر و قدرت هست که صلاح‌الدین را یارای تصرف حلب نباشد.

چون الملک الصالح بمرد، امرای او نزد عزالدین مسعود کس فرستادند و او را به
حلب فراخواندند. او با مجاهدالدین قایماز به فرات آمد و در آنجا با امرای حلب دیدار
کرد و همگان در آخر ماه شعبان سال ۵۷۷ وارد حلب شدند. در این هنگام صلاح‌الدین
در مصر، بود ولی تقی‌الدین عمر پسر برادر صلاح‌الدین در منبج بود. چون از نزدیک
شدن ایشان خبر یافت از منبج به حماه رفت. مردم حماه بر او شوریدند و به نام عزالدین
مسعود شعار دادند.

سپاه حلب عزالدین را اشارت کرد که به دمشق رود و بلاد شام را یک‌یک بگیرد ولی
عزالدین به سبب پیمانی که میان او و صلاح‌الدین بود امتناع کرد و چند ماه در حلب
درنگ کرد آن‌گاه از حلب به رقه رفت. والله تعالی اعلم.

استیلای عمادالدین بر حلب و واگذاشتن او سنجار را به عزالدین
چون عزالدین مسعود از حلب به رقه رفت، در آنجا رسول برادرش عمادالدین صاحب
سنجار با او دیدار کرد. عمادالدین از عزالدین می‌خواست که سنجار را از او بستاند و
حلب را در عوض به او دهد. عزالدین مسعود اجابت نکرد. عمادالدین نیز پیام داد که
ناچار است سنجار را به صلاح‌الدین واگذارد. امرای عزالدین او را تحریض کردند که با

خواهش او موافقت کند و از آن میان مجاهدالدین قایماز بیش از دیگران اصرار می‌ورزید عزالدین به سبب کثرت بلاد و لشکریان مجاهدالدین یارای مخالفت با او را نداشت. پس سنجار را از برادرش عمادالدین بستند و حلب را به او داد. عمادالدین به حلب رفت و بر آن مستولی شد. از آن پس صلاح‌الدین که همواره بیم آن داشت مبادا عزالدین از حلب به دمشق دست‌اندازی کند، نفسی به راحت کشید. والله سبحانه و تعالی اعلم.

حرکت صلاح‌الدین به بلاد جزیره و محاصره او موصل را و استیلای او بر بسیاری از بلاد عزالدین سپس بر سنجار

عزالدین صاحب موصل، حران و قلعه آن را به مظفرالدین کوکبری^۱ ابن زین‌الدین علی بن بکتکین^۲ به اقطاع داد. چون صلاح‌الدین به محاصره بیره رفت، مظفرالدین به او گرایش یافت و او را وعده یاری داد و برانگیخت که به بلاد جزیره آید. صلاح‌الدین چنان وانمود که به محاصره حلب می‌رود ولی به فرات رفت و مظفرالدین از آب گذشت و با او دیدار کرد و همراه وی به بیره رفت و بیره قلعه‌ای است بس متیع در کنار فرات و در مرز بلاد جزیره. صاحب آن یکی از بنی ارتق بود. از مردم ماردین. او به فرمان صلاح‌الدین گردن نهاد و صلاح‌الدین از پلی که در آنجا بود عبور کرد.

عزالدین مسعود صاحب موصل همراه با مجاهدالدین به نصیبین رفته بودند تا نگذارند صلاح‌الدین به حلب دست یابد. چون خبر یافت که صلاح‌الدین از فرات عبور کرده است به موصل بازگشت و برای رها نگهبانان فرستاد.

صلاح‌الدین به ملوک آن نواحی نامه نوشت و از آنان یاری خواست و آنان را وعده‌ها داد و پیش از این گفتیم که میان او و نورالدین محمدبن قراارسلان صاحب کیفا معاهده‌ای بود که صلاح‌الدین آمد را فتح کند و به او واگذاردش. چون اکنون به آنان نامه نوشت فرمانروای کیفا نخستین کسی بود که او را پاسخ گفت. صلاح‌الدین به رها رفت و در ماه جمادی‌الاولی سال ۵۷۸ آنجا را محاصره نمود و جنگی سخت درگرفت. رها در آن ایام در دست امیرفخرالدین مسعودبن الزعفرانی بود. فخرالدین از صلاح‌الدین امان خواست، سپس با او در محاصره قلعه شرکت جست. نایبی که در قلعه بود مالی بستد و قلعه را تسلیم نمود. صلاح‌الدین آن را به مظفرالدین کوکبری صاحب حران به اقطاع داد.

۲. متن: زین‌الدین کجک

۱. متن: کرجنکری